

اهمیت استراتژیک خلیج فارس برای ایالات متحده آمریکا

سه سال پس از دومین جنگ خلیج فارس، این نکته به خوبی روشن شده که صرف نظر از مواضع قابل تحسین کشورهای مختلف به بهانه و انگیزه‌های ظاهراً بشردوستانه و مبتنی بر حقوق بین الملل در زمینه صدور قطعنامه‌های گوناگون از طریق سازمان ملل متحد و راه افتادن جنگ خلیج فارس از سوی ارتش چندملیتی، علت واقعی و اساسی جنگ مزبور، صرفاً نفت بوده است.^۱ نفت برای آمریکا از چنان اهمیت حیاتی برخوردار است که برخلاف بسیاری توهمات و فرضیات ظاهراً منطقی، آمریکا به هیچ قیمت حاضر به قطع وابستگی خود به نفت خارجی نخواهد بود زیرا:

برطبق برآوردهای انجام شده، ۹۷ درصد مناطق نفتی شناخته شده، خارج از سرزمین آمریکا قرار دارد و نیمی از نفت مصرفی در داخل آمریکا، از خارج می‌آید و مقدار آن هم مرتباً رو به افزایش است.

در واقع، ۶۰ درصد نفت جهان از هشت کشور عمده خلیج فارس تأمین می‌گردد که حدوداً بیش از پانزده برابر تولید داخلی آمریکاست و چنانچه ذخائر احتمالی نفت منطقه را بر آن بیفزائیم، رقم مزبور به ۸۵ درصد بالغ خواهد شد زیرا ذخائر نفتی عربستان سعودی، امارات عربی متحده و کویت شناخته شده و محرز است، مضافاً آن که برخلاف دیگر کشورهای تولیدکننده نفت، میزان مصرف داخلی در این سه کشور به نسبت آمریکا ضعیف و در حد پائینی قرار دارد و این درحالی است که هنوز بخش عظیمی از ذخایر این کشورها مورد استخراج و بهره‌برداری قرار نگرفته است.^۲ و اگر ملاحظات مربوط به محیط زیست، عدم امکانات طبیعی برای ایجاد منابع انرژی‌زا، مشکلات و موانع موجود در راه تهیه دیگر مواد سوختی و انرژی‌زا مانند زغال سنگ و انرژی هسته‌ای و نیز بی‌ رغبتی کشورهای غربی را در زمینه تحقیقات بیشتر برای جستجو و استخراج منابع انرژی‌زای جدید به علت هزینه‌های سرسام‌آور بر آنچه در بالا ذکر گردید اضافه نماییم، اهمیت کشورهای نفتخیز خلیج فارس ظرف سال‌های آینده به مراتب بیشتر روشن خواهد شد.

عربستان سعودی با جمعیتی معادل ۳ درصد جمعیت ایالات متحده آمریکا، صاحب ذخائر نفتی با حجمی بین ۸ تا ۱۰ برابر آمریکاست. بعلاوه، این کشور از مجموع ۶۱ حوزه نفتی شناخته شده خود، تنها ۲۳ حوزه را مورد بهره‌برداری قرار داده است.

از دیگر مزایای حوزه‌های نفتی منطقه خلیج فارس آن است که هزینه‌های تولید به نسبت آمریکا در سطح پائینی قرار دارد و این درحالی است که چاههای نفت این منطقه غنی‌تر و بهره‌برداری از آنها ساده‌تر و کم هزینه‌تر می‌باشد و غالباً به محض آن که چاهها به نفت می‌رسد، نفت با همان فشار طبیعی فوران می‌کند و نیازی به پمپاژ ندارد، درحالی که استخراج از چاههای نفت در آمریکا تحت شرایط دشوارتری صورت می‌گیرد و بدون تردید نیاز به هزینه‌های گزاف‌تری دارد.

طبق نظر کارشناسان نفتی وابسته به سازمان تجارت خارجی آمریکا، درحال حاضر یک سوم نفت مورد نیاز آمریکائیان از منطقه خلیج فارس تأمین می‌گردد؛ البته این رقم بنا به ملاحظات ملی و امنیتی به مراتب کمتر از رقم واقعی است. با این وجود، بشیاری از کشورهای جهان نسبت به علاقه و توجه شگفت‌انگیز آمریکا به نفت خلیج فارس و اشتیاق و حرص آن کشور به وارد کردن آن دچار سرگشتگی شده‌اند، زیرا آمریکا خود جزء کشورهایی است که از لحاظ منابع طبیعی و زیرزمینی از جمله نفت، فوق‌العاده غنی است و غیر از نفت دارای منابع انرژی‌زائی مانند زغال سنگ، اورانیوم و امثال آن می‌باشد؛ افزون بر آن، ۶۵۰ میلیون بشکه به عنوان ذخیره استراتژیک انبار کرده، که همین امکانات وسیع، به نسبت دیگر کشورهای غربی، به آمریکا آزادی عمل گسترده‌ای در صحنه بین‌المللی می‌بخشد.

ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۲ میزان واردات نفتی خود از عربستان

ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس

□ نوشته: دکتر علی لاهوتی

از: دانشکده حقوق دانشگاه نیس - فرانسه

■ ترجمه: دکتر هوشنگ لاهوتی

بخش دوم

۱- نفت و آمریکائیان

سیاست نفتی ایالات متحده در زمینه بین‌المللی، بر اساس توازن و تعادل میان منافع مربوط به امنیت ملی کشور و نیز منافع گروه‌های خصوصی از لحاظ تولید و توزیع این ماده حیاتی تنظیم و اجرا می‌شود؛ به ویژه آن که بخش خصوصی مرکب از شرکت‌های متعدد، از طریق برقراری ائتلاف و اتحاد میان خود بر سیاست داخلی آن کشور اثر می‌گذارد، به این معنی که هماهنگی یا تفرقه میان این شرکت‌های عظیم بر بازار بین‌المللی نفت مؤثر است عوامل بنیادی سیاست نفتی آمریکا با عملکرد شرکت‌های مزبور بستگی مستقیم دارد و به طور نامرئی در رابطه با برنامه‌ریزی‌های بین‌المللی آمریکا در خصوص نفت نقش مؤثری بازی می‌کند؛ در حقیقت، اطلاعاتی که از طریق همین شرکت‌های عظیم نفتی به دست می‌آید، اساس برنامه‌ریزی دولت را تشکیل می‌دهد.

الف: اطلاعات پایه‌ای

عامل «امنیت» در طرح‌ریزی سیاست‌های نفتی بین‌المللی ایالات متحده نقش عمده‌ای بازی می‌کند و از دو واقعیت نشأت می‌گیرد: یکی تنش مداوم در نظام بین‌المللی نفت و نیز میزان قدرت بین‌المللی آمریکا که این قدرت در قرن اخیر در تغییر و نوسان بوده و بیشتر سیر صعودی پیموده است و بالتجربه با افزایش قدرت، این امکان به حکومتها داده شده که به اقتضای خواسته‌ها و نفوذ خود بر بازار بین‌المللی و بهای نفت اثر گذارند یعنی هم احتیاجات نفتی خود را برطرف سازند و هم امنیت داخلی را تأمین کنند. عامل اقتصادی نیز به نوبه خود در تنظیم روش‌های سیاسی تأثیرگذار و بر مبنای دو واقعیت استوار است: نخست، میزان تولید و ظرفیت بازار نفت، و دوم درجه وابستگی به واردات نفتی است.

در سطح داخلی، مدافعان منافع مصرف‌کنندگان، به هنگام بروز بحران‌های نفتی یا افزایش قیمت‌ها، عکس‌العمل نشان می‌دهند و به نحوی از انحاء به دخالت می‌پردازند و از دولت می‌خواهند که در جهت تنظیم و تثبیت بازار و بهای نفت و حفظ و رعایت حقوق مصرف‌کنندگان به طور مؤثر مداخله کند. برعکس این گروه، مدافعان منافع و حقوق تولیدکنندگان و کمپانی‌ها نیز بنوبه خود به هنگام سقوط قیمت‌ها، از دولت می‌خواهند در مورد کاهش مالیات‌ها، اقدامات مؤثری مبذول دارد. همین استدلال احتمالاً می‌تواند در مورد «امنیت» نیز به کار برده شود. در واقع، با بروز هرگونه بحران شدید بین‌المللی، دولت آمریکا به منظور رعایت مصالح امنیتی و نیز جلب رضایت عمومی مصرف‌کنندگان یا به عبارت دیگر مردم آمریکا از یک سو، و حفظ حقوق کمپانی‌های نفتی بین‌المللی از سوی دیگر، ناگزیر به مداخله می‌باشد و نحوه این مداخله به اقتضای مصالح و منافع ذکر شده تغییر می‌یابد، به این معنی که ممکنست کنترل شدید بر مرزها و گمرکات اعمال کند یا در شیوه‌های مالیاتی تغییراتی بدهد یا حتی برای تنظیم بازار نفت و قیمت آن به مداخله مؤثر بپردازد تا بتواند بر میزان وابستگی به نفت وارداتی کنترل مؤثر و دقیق داشته باشد.

به این ترتیب کاملاً آشکار است که هر نوع تغییری در عوامل یاد شده، بر کاهش یا تشدید ائتلاف گروه‌های ملی و شکل‌گیری آن‌ها تأثیر مستقیم دارد.

ب. واقعیتی به نام مصرف نفت در آمریکا

هیچ نشانه‌ای از احتمال کاهش مصرف نفت در آینده نزدیک وجود ندارد. در سال ۱۹۶۰ ذخائر شناخته شده نفت را بالغ بر ۲۵۶ میلیارد بشکه تخمین زده بودند که به نسبت مصرف نفت در همان سال (۱۹۶۰) معادل ۱۲

سعودی را از ۱۶۵۰۰۰ بشکه به ۱/۶ میلیون بشکه در روز افزایش داد که معادل یک چهارم مجموع واردات نفتی آن کشور بود و متقابلاً میزان فروش تجهیزات نظامی به حکومت سعودی نیز به گونه چشمگیری افزایش پیدا کرد و به این ترتیب پیشگونی شیخ احمد زکی یمنانی وزیر نفت پیشین عربستان سعودی در بیست سال قبل تحقق یافت: «ایالات متحده آمریکا، امنیت عربستان سعودی را در قبال دریافت نفت ارزان تأمین و تضمین می‌کند.»^۳

به این ترتیب، نفت یکی از انگیزه‌های اصلی و اساسی حضور آمریکائیان در خلیج فارس را تشکیل می‌دهد؛ اما آمریکا در این منطقه حساس دارای مقاصد و هدف‌های سیاسی مهم دیگری نیز می‌باشد که تأمین منافع اقتصادی را در برمی‌گیرد. بنابراین، هدف‌ها و منافع سیاسی و اقتصادی آمریکارمی‌توان به ترتیب در دو بخش جداگانه مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار داد.

بخش اول

اهداف اقتصادی ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس

در میان اهداف استراتژیک آمریکا در رابطه با منطقه خلیج فارس، نفت از اهمیت و اولویت خاصی برخوردار است و جایگاه ویژه‌ای دارد. برای شناخت واقعی ابعاد گسترده اهداف آمریکا در این خصوص، ناگزیر باید به تجزیه و تحلیل دو زمینه یا دو دیدگاه جداگانه پرداخت:

الف - برداشت ذهنی آمریکائیان از سیاست نفتی.

ب - بازی قمارگونه آمریکا در مورد نفت خلیج فارس.

الف: برداشت ذهنی آمریکائیان از سیاست نفتی

نفت از دیرباز و بویژه پس از جنگ جهانی دوم به عنوان عاملی فوق‌العاده مهم در سیاست اقتصادی آمریکا مورد توجه بوده است. هر خبر یا تحول تازه‌ای در بازار بین‌المللی نفت، با گسترش و افزایش شایعات و ایده‌ها و تفسیرهای گوناگون کارشناسان و متخصصان آمریکائی روبرو می‌شود و متعاقباً، بازتاب این اظهارنظرها پیرامون منافع آمریکا، انگیزه و محرکی است در محافل سیاسی - مالی و اقتصادی آن کشور که مسلماً در زمینه سیاست اقتصادی آمریکا و موضع‌گیری دولتمردان آمریکائی بی‌تأثیر نیست.

از همان زمان که ارزش حیاتی نفت به صورت نوعی مشغله فکری برای آمریکائیان درآمد، «سیاست‌های مربوط به انرژی» و تغییر و تحولات دائمی و ویژگیهای مربوط آن، حکم مهم‌ترین مطلب و بحث روز و کلام اول و آخر را برای آمریکائیان پیدا کرد. وقتی در سال ۱۹۸۶-۸۷ افزایش واردات نفت آمریکا از مرز ۳۰ درصد نسبت به سال ۱۹۸۵ گذشت، جیمز شلزینگر، وزیر پیشین انرژی آمریکا، در برابر کمیته انرژی سنای آمریکا در ژانویه ۱۹۸۷ در مورد منافع فزاینده این امر گفت: «این کاری بود که می‌بایست خیلی قبل انجام می‌شد؛ اگر کشور در شرایط و اوضاع و احوال کنونی قرار گرفته، صرفاً به خاطر فقدان یک سیاست دقیق، منظم، روشن و قاطع در زمینه انرژی بوده است.» و در این مورد تا آنجا پیش رفت که با لحنی هشدارگونه ادامه داد: «کشور در وضعی قرار داشت که بذریک بحران انرژی در آینده، در حال پاشیده شدن بود»^۴ به این ترتیب، سیاست نفتی تمام فکر و ذهن آمریکائی را در محاصره خود می‌گیرد و هر تصمیم و تحولی در جامعه آمریکائی به گونه‌ای با نفت بستگی پیدا می‌کند.

نفی از سوی دولت نخستین گام را در این راستا بردارد و چند سال بعد نیز مساعی فراوانی برای تأسیس شرکت‌های نفتی آمریکائی به منظور ایجاد و تنظیم بازارهای بین مرزی^۱ به عمل آورد که تمامی آنها هم به ناکامی انجامید. علل شکست و عدم موفقیت اینگونه طرح و برنامه‌ها، موجبات مخالفت و ناراضی مدافعان حقوق مصرف‌کنندگان در جامعه آمریکا را فراهم آورد، همچنان که خشم و ناراحتی صاحبان صنایع نفتی دست‌پاين در آمریکا را نیز برانگیخت. آنچه بیش از همه باعث عدم رضایت مصرف‌کنندگان و نیز صاحبان صنایع کوچک نفت گردید، عدم کارایی و محاسبات نادرستی بود که برنامه‌های سنا و دولت آمریکا را به شکست کشانید؛ البته، ایده‌های لیبرالی جامعه صنعتی آمریکا نیز در این عدم موفقیت بی‌تأثیر نبود.

دقیقاً به علت تشنگی و تفرقه آراء بود که دولت آمریکا خود را ناگزیر از مداخله برای تشکیل مرکز یا قطب قدرتمندی از مجموعه کمپانی‌های آمریکائی دید و از آن زمان به بعد بود که راه برای دخالت دولت در محافل اقتصادی - صنعتی و بازرگانی و به عبارت واضح‌تر بخش خصوصی باز شد. سال ۱۹۲۸ را باید نقطه عطفی به حساب آورد زیرا اکتشاف و استخراج نفت در اوکلاهما و شرق تگزاس سبب شد که نگرانی‌های موجود از لحاظ تهیه و ذخیره نفت تا حدودی کاهش یابد و باصطلاح امنیت نفتی تضمین و تأمین گردد. با این همه، و علیرغم امیدواریهای ناشی از اکتشافات جدید داخلی، تلاش کمپانی‌های معظم نفتی آمریکا برای دستیابی به منافع نفتی خاورمیانه یا مشارکت در بهره‌برداری از آنها بی‌نتیجه مانده بود.

به هر حال، بخش عمده‌ای از کمپانی‌های آمریکائی به تلاش خود ادامه دادند و سرانجام موفق شدند از قدرت و نفوذ دولت آمریکا در سطح بین‌المللی برای تثبیت جایگاه خود در صحنه رقابت نفتی در حوزه خلیج فارس که تحت سیطره کمپانی‌های غیر آمریکائی قرار داشت بهره‌جویند و با وجود مخالفت کمپانی‌های رقیب جانی برای خود در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه باز کنند. بر اثر اعمال نفوذ و فشار دولت آمریکا بود که سه کمپانی نفتی آمریکائی موفق شدند در سال ۱۹۲۸ به شرکت نفت عراق بپیوندند. در سال ۱۹۳۰، کمپانی‌های متعلق به بخش خصوصی آمریکا کوشیدند با تأسیس ساختارهای جداگانه و خاص بر میزان کارائی و قدرت خود در حوزه عملیاتی و صحنه‌های بین‌المللی رقابت‌های بازرگانی بیفزایند، اما اقدامات سیاسی بار دیگر راه نفوذشان را بست. به همین سبب، کمپانی‌های مزبور در جهت همبستگی و اعمال نفوذ و قدرت بیشتر، به ایجاد شکل دیگری از ائتلاف و همکاری دست زدند که آنها را قادر می‌ساخت در سال‌های بعد، فراسوی محیط و جو سیاسی، اقدامات خود را در جهت فعالیت بیشتر برای کسب امتیاز در بازارهای بین‌المللی نفت بخصوص در منطقه خاورمیانه، تصقیب کنند. اما یکبار دیگر سیاست ملی نفت در آمریکا، محدودیت و محظورات موجود را در تنظیم و تدوین مقررات فدرال و هماهنگی آن با بازار نفت داخلی را آشکار ساخت. در سال ۱۹۳۳، در قانون ملی نفت^۲ موادی در مورد تنظیم مقرراتی موازی با مقررات در سطح فدرال پیش‌بینی شده بود، اما این تدابیر قانونی در طراحی سیاست نفتی نیز در سال ۱۹۳۵ با شکست مواجه گردید زیرا دادگاه عالی فدرال آن را مغایر با قوانین آمریکا شناخت و لغو کرد.

در اواخر جنگ جهانی دوم که بازار نفت بار دیگر سیر قهرقرائی پیمود و تهیه و تدارک نفت از بازارهای خارجی با مشکلات و موانعی روبرو شد و در واقع ارزش و اهمیت حیاتی و استراتژیک نفت آشکار گردید، نفت یا طلای سیاه در طرح‌های سیاست خارجی ایالات متحده مجدداً جنبه امنیتی پیدا کرد. سرانجام با توجه به روشن شدن اهمیت امنیت نفتی، افزایش تحرک و کارائی کمپانی‌های نفتی در دستور کار حکومت روزولت قرار گرفت.^۳

نخستین تلاش در این زمینه، تأسیس کمپانی ملی نفت تحت عنوان: «Petroleum Reserves Corporation» بود. هدف از این کار، استفاده از شرکت مزبور به عنوان وسیله و ابزاری در جهت حفظ ذخایر نفتی عربستان

سال مصرف نفت در جهان بود. در سال ۱۹۷۴، پس از شناسائی ذخایر جدید نفت، کل ذخایر نفت جهان را به ۱۰۰۰ میلیارد بشکه برآورد کردند که چهار برابر رقم پیش‌بینی شده قبلی در سال ۱۹۶۰ بود. از آن زمان به بعد، پیشرفت و توسعه دائمی تکنولوژی نه فقط شناسائی حوزه‌ها و ذخایر جدید نفت را امکان‌پذیر ساخته، بلکه ارزیابی مجدد حجم ذخایر شناخته شده قبلی میسر ساخته است بدین معنی که بسیاری از حوزه‌ها و ذخایر را که سابقاً «غیر قابل توجه و بهره‌بردار» تشخیص داده بودند، اینک «قابل بهره‌برداری و دارای بازدهی اقتصادی» شناخته‌اند. مضافاً اینکه کارشناسان خبره در مرکز «مطالعات ژئولوژیک» آمریکا، پیش‌بینی کرده‌اند که هنوز حوزه‌ها و ذخایری در جهان وجود دارد که در صورت شناسائی آنها می‌توان به مقدار زیادی نفت بین ۳۰۴ تا ۱۰۴۷ میلیارد بشکه اضافی دست یافت.^۴ با توجه به پیشرفت تکنیک حفاری چاه‌های نفت، احتمالاً می‌توان به رقم‌های بالاتری نیز رسید. چنانکه در حال حاضر ذخایر نفتی قابل ملاحظه‌ای در منطقه «اورینوکو»^۵ در آمریکا، ونزوئلا و کانادا شناسائی شده است. در دو کشور اخیر الذکر که تاکنون نفت به مقدار کم تولید می‌شد، طبق برآورد کارشناسان احتمال زیادی وجود دارد که مقدار تولید به گونه‌ای چشمگیر افزایش یابد. اما این پیش‌بینی به شرطی تحقق خواهد پذیرفت که بهای نفت به بشکه‌ای ۳۰ دلار برسد تا استخراج آن از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه باشد. البته، در این زمینه علائم و نشانه‌های نگران‌کننده‌ای نیز وجود دارد، به این معنی که با وجود امیدها و خوش‌بینی‌ها، حفاری‌های زیادی بعد از نخستین شوک نفتی صورت گرفته و حوزه‌های نفتی زیادی کشف و شناسائی شده، اما غالب آنها را مرکز مطالعات ژئولوژیک آمریکا غیر قابل بهره‌برداری و فاقد بازدهی اقتصادی تشخیص داده است. برخی کارشناسان نیز پیش‌بینی می‌کنند که در ظرف بیست سال آینده، استخراج نفت از طریق اکتشاف حوزه‌های جدید دیگر جبران‌کننده و پاسخگوی میزان مصرف نخواهد بود و این امر به معنای زنگ خطر و آغاز روند نزولی تولید نفت در جهان خواهد بود.

اما بر طبق برآوردهای کنونی و نظرات کارشناسان فن، در حال حاضر و تا سال‌های آینده میزان نفت استخراجی جوابگوی نیاز مصرفی دنیا خواهد بود و به عبارت دیگر، توازن عرضه و تقاضای نفت تا چند سالی برقرار می‌ماند. اما در زمینه امنیتی یا به بیانی واضح‌تر «امنیت نفتی»، جای نگرانی برای غرب همچنان باقیست. در واقع، مسئله نگران‌کننده، توزیع جغرافیائی منابع نفت در جهان است نه مقدار آن. در حال حاضر ۲/۴ نفت جهان از حوزه‌های «اوپک» به دست می‌آید و در واقع ۲/۸ نفت دنیا در خاورمیانه نهفته است. ایجاد اغتشاش و بی‌نظمی در این منطقه، قطعاً بر بازار نفت و بالتجربه بر امنیت اقتصادی - مالی جهان اثر خواهد گذاشت. به این ترتیب، مسئله نفت، غیر از بعد اقتصادی ابعاد سیاسی - امنیتی نیز دارد و نگرانی مقامات واشنگتن بیشتر از همین جنبه قضیه است.

۲- تحولات سیاست نفتی آمریکا

تغییر و تحول از خصوصیات بارز سیاست نفتی آمریکا است که ناشی از لزوم تطبیق و تطابق دائمی و پیوسته با اخبار، اطلاعات، روندها و عوامل تازه و جابجائی آنهاست.

الف: بازی و نقش مصرف‌کنندگان:

بر طبق نظر محافل مطلع، پس از جنگ جهانی اول بود که آمریکائیان به میزان اهمیت نفت خارجی پی بردند و هوشیار شدند؛ نتیجه این هوشیاری آن بود که مقامات دولت آمریکا نسبت به نفت خاورمیانه و وابستگی به آن علاقمند گردیدند.^۶ با این وجود، نخستین اقدامات و راه‌حل‌های در نظر گرفته شده با شکست مواجه گردید. در حقیقت سناى آمریکا کوشید با ایجاد یک کمپانی

دهه ۱۹۴۰ محدود و میزان آن در نوسان بود. در سال ۱۹۵۹ برنامه واردات نفتی رسماً تنظیم گردید و ضمن آن بهای نفت داخلی به نسبت نفت بین‌المللی بطور مصنوعی پائین نگاه داشته شد. از دیدگاه مدافعین امنیت ملی، این سیاست حساب شده و سنجیده موجب محدودیت نفت وارداتی و بالتجربه حمایت از صاحبان صنایع نفت داخلی و تنظیم و کنترل بهای نفت مصرفی می‌گردید. شرکت‌های نفتی آمریکائی نیز از اجرای چنین برنامه‌ای استقبال می‌کردند زیرا تثبیت بهای نفت داخلی سبب می‌شد که آنها از واردات نفت خارجی سودهای کلانی عاید خود سازند.

البته کاملاً آشکار بود که مردم مصرف‌کننده، بهای اجرای چنین سیاستی را می‌پرداختند بی‌آنکه توانایی مقاومت در برابر ائتلاف صاحبان صنایع نفت داخلی کمپانی‌های واردکننده نفت را که تضمین‌کننده امنیت ملی آمریکا بود، داشته باشند.

به هر حال، در سیستم دو قطبی دهه ۱۹۶۰-۱۹۵۰ جهان که دستخوش تنش میان شرق و غرب بود، آمریکا در موضع نسبتاً برتری قرار داشت و همین امر بازار بین‌المللی نفت را تحت الشعاع قرار می‌داد و ضمناً وابستگی آمریکا به نفت خارجی یا وارداتی نیز چندان زیاد نبود. اما عوامل تازه‌ای در کار بود که این وضع را دستخوش دگرگونی و آشفتگی می‌کرد.

ب - واشنگتن در برابر اوپک:

از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴، تمام ساختارهای آمریکائی مربوط به نفت و به عبارتی بنیادها و سازمان‌های دست‌اندرکار مسائل نفتی، بویژه وضع کشورهای عضو O.E.C.D مورد تهدید قرار گرفت و همزمان با این آشفتگی، قدرت بین‌المللی آمریکا نیز در زمینه نفت و مسائل مربوط به آن رو به افول نهاد. بعد از بروز نخستین بحران نفتی، دولت آمریکا درصدد چاره‌جویی برآمد و دو هدف را مطمح نظر قرار داد:

هنری کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا امیدوار بود که در سطح داخلی، با تنظیم و تثبیت بهای نفت و نیز جایگزینی دیگر منابع انرژی، آمریکا قادر به رویارویی با بحران باشد و آن را پشت سر گذارد. وی همچنین در برنامه‌های خارجی آمریکا به فکر ایجاد اتحادیه یا کارتهای از کشورهای مصرف‌کننده نفت «آژانس بین‌المللی انرژی» افتاد؛ به این معنی که درصدد برآمد به یاری شبکه ارتباطی سیاسی - اقتصادی موجود میان کشورهای عربی تولیدکننده نفت با غرب، جریان نفت از خاورمیانه به آمریکا را استمرار بخشد، درحالی که واقعیت، اساساً چیز دیگری بود: ائتلاف ایجاد شده میان کمپانی‌های نفتی در داخل آمریکا در دهه ۶۰-۱۹۵۰، در برابر کمبود یا خطر جدی قحطی نفت در سالهای ۷۴-۱۹۷۳ به کلی از هم پاشیده بود.

صاحبان صنایع نفت آمریکا نیز در جبهه طرفداران دفاع از منافع مصرف‌کنندگان و حفظ محیط زیست قرار گرفتند و برای مقابله با بحران انرژی و پاسخگویی به کمبود آن، خواستار مداخله دولت و وضع مقررات و ضوابطی در این زمینه شدند. سیاست تنظیم بازار و اجرای مقررات قیمت‌گذاری نفت خام تا سال مالی ۸۰-۱۹۷۹ تدوین و به اجرا گذاشته شد. در همین دوره حساس و سرنوشت‌ساز بود که میان دولتمردان و سیاست‌پیشگان واشینگتن از یک سو و صاحبان صنایع و مدیران کمپانی‌های عظیم نفتی از سوی دیگر، باب مشاوره و مذاکرات تفاهم‌آمیز گشوده شد. به این ترتیب، برقراری سوبسید چشمگیری برای نفت وارداتی مورد توافق قرار گرفت که خود انگیزه‌ای برای افزایش واردات نفت گردید. در سال ۱۹۷۷ رقم این سوبسید به ۴۷ درصد بالغ شد و همین امر به نوبه خود بالا رفتن میزان تقاضای نفت در جهان و تقویت موضع اوپک را به دنبال آورد.

دومین بحران نفتی (۷۹-۱۹۷۸)، نقطه عطف مهمی در تاریخ نفت جهان بود که با تصمیم انقلابی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به بروز بی‌نظمی و آشفتگی بهای نفت خام منجر گردید. برپایه سیاست مزبور که در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان نیز همچنان ادامه یافت، برنامه‌های نفتی آمریکا

سعودی و خاورمیانه برای مصرف داخلی آمریکا بود. به این ترتیب، مشکل تأمین نفت مورد نیاز آمریکا و باصطلاح «امنیت نفتی» آن کشور به طور یکجانبه برطرف شد. ولی مسئله دوم، یعنی اعمال نفوذ در بازارهای بین‌المللی و تنظیم سیستم تقسیم و توزیع نفت جهان و سود سهام کمپانی‌های آمریکائی که مستلزم توافق و همکاری با دولت انگلستان بود، لاینحل باقی ماند و دولت آمریکا را ناگزیر ساخت که باب مذاکره با انگلستان را بگشاید و سرانجام توافقنامه‌ای در مورد نفت میان دو کشور به امضاء رسید.^{۱۱}

همزمان با این تحولات، سه کمپانی عظیم نفتی شل، اکسون و بی‌پی^{۱۲} نیز در زمینه همکاری‌های نفتی در جهان، میان خود قراردادی تنظیم که به توافقنامه «AS-IS» شهرت یافت. این نوع ائتلافات یا همکاری‌های نفتی میان دولت‌ها و کمپانی‌های معظم نفتی که توافق‌های متعدد دیگری نیز در پی داشت، منتهی به ایجاد سیستم یا ساختاری گردید که به طور «دوفاکتو» در جهان مورد شناسایی قرار گرفت و در واقع پایه و اساس یک قطب انحصاری نفت شد که نه تنها به منابع و ذخائر نفتی خاورمیانه دسترسی یافت، بلکه تنظیم بازار نفت، قیمت نفت و نیز تولید آن را تحت کنترل خود درآورد؛ به عبارت واضح‌تر، منابع و ذخائر نفتی خاورمیانه و نیز اختیار تعیین بهای نفت و میزان تولید و تنظیم بازار در اختیار کمپانی‌های عظیم نفتی که غیر مستقیم از حمایت دولتهای مقتدری مثل آمریکا و انگلستان برخوردار بودند، قرار گرفت.

به این ترتیب بود که در آستانه جنگ جهانی دوم، سیستم بین‌المللی بازار نفت در جهان دچار دگرگونی گردید. مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان نفت در آمریکا در عین حال که خواستار نفت ارزان بودند، برای دسترسی به منابع و ذخائر جدید و حوزه‌های تازه نفت در جهان و بویژه در خاورمیانه به تلاش و تکاپو افتادند تا نفت مورد نیاز خود را به هر شکل تأمین کنند. محافل عمده نفتی به منظور حفظ امنیت ملی و در دفاع از این هدف و خواسته به تجدید ساختار و تقویت کارتل‌های نفتی یا oligopole پرداختند و در همین مقطع زمانی بود که شرکت‌های بزرگ نفتی معروف به «هفت خواهران» به تدریج جایگزین سه کمپانی بزرگ آن زمان شدند.^{۱۳}

در پی این تمهیدات و دگرگونی‌ها بود که موافقتنامه‌های «خط قرمز» (یا مناطق ممنوعه) مورد حمایت قدرت‌های استعماری وقت که بخشی از خاک ترکیه و سرزمین عربستان سعودی را در برمی‌گرفت و اخذ هرگونه امتیازی در آن منوط به موافقت شرکت نفت عراق بود) ملغی گردید و مناطق نفتی خاورمیانه به روی کمپانی‌های عظیم نفتی دیگری همچون اکسون، گشوده شد. در پی آن، بهای نفت در بازارهای بین‌المللی با نظر کمپانی‌های بزرگ یا غول‌های نفتی، تعیین می‌گردید. اما مهم‌ترین نکته در مورد این تحولات، تقویت و تنظیم سیاست نفتی در نظام نفتی آمریکا بود، به عبارت دیگر، موضوع تنظیم سیاست‌های مربوط به بازار نفت، اعم از داخلی و بین‌المللی، در برنامه کار دولت‌های آمریکا از اولویت خاصی برخوردار شد و سخت‌مورد توجه قرار گرفت. در پی آن، روزولت رئیس‌جمهور آمریکا، ابن سعود پادشاه وقت عربستان سعودی را از علاقه و وفاداری خود مطمئن ساخت و روابط سیاسی میان آمریکا و رژیم وهابی عربستان سعودی برقرار گردید.

آخرین مداخله دولت آمریکا در زمینه نفت را باید ساقط کردن دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران دانست که با کمک و دخالت «سیا» در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) انجام پذیرفت.

در فاصله سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۷۰، مداخلات دولتی در مسئله نفت تا حدودی کاهش یافت زیرا سیاست آمریکا متمرکز بر تثبیت هماهنگی در جریانهای مختلف نفتی و نیز ایجاد رضایت و توافق ضمنی بین‌المللی به منظور تضمین جریان نفت و امنیت آن متمرکز بود.

بالا رفتن هزینه‌های تولید و کاهش چشمگیر ذخائر نفتی در داخل آمریکا، موضوع ظرفیت اضافه تولید داخلی را با مشکل مواجه ساخته و آمریکا را به صورت کشوری واردکننده نفت درآورده بود. معذالک واردات نفت در اواخر

الف: برداشت علمی

گرچه با توجه به ذخائر غنی منطقه خاورمیانه، علاقه و کشش ایالات متحده به سوی منطقه مزبور تعجب آور نمی باشد، لکن توجه میزان علاقه و وابستگی آمریکا به نفت این منطقه مورد قبول همگان نیست.

در سال ۱۹۸۹، ۲۳/۶٪ واردات نفتی آمریکا از منطقه خلیج فارس تأمین می گردید و ۴۳/۷٪ نفت مورد نیاز آن کشور از کانادا و آمریکای لاتین وارد می شد. در دوران ریاست جمهوری ریگان، در سال ۱۹۸۷، در زمینه امنیت و تأمین انرژی، حداقل وابستگی آن کشور به نفت خاورمیانه مورد نظر بود. طرحی که براساس «سیاست نوین تأمین انرژی آمریکا» تنظیم یافته بود، بر این نکته تأکید داشت که «رشد فزاینده واردات نفتی جز با افزایش وابستگی به نفت خلیج فارس، عملی و امکان پذیر نیست.»^{۱۴} در عین حال، در گزارش «سازمان انرژی» به دولت آمریکا توصیه شده بود که «نظر به عدم ثبات منطقه خاورمیانه، مصلحت آنست که دولت آمریکا برای رفع نیازمندی های نفتی خود از منابع نفتی متعدد و متفاوت استفاده کند.»

بدین ترتیب، واشنگتن در عین حال که هدف دسترسی به نفت خام خلیج فارس را دنبال می کرد، در تلاش برای تأمین مقداری از نفت وارداتی خود از منابع دیگر بود و هر دو راه حل را مدنظر داشت، مضافاً اینکه روابط آمریکا با حکام شیخ نشین های خلیج فارس و بویژه عربستان سعودی بسیار صمیمانه و نزدیک بود.

در دوران ریاست جمهوری بوش نیز سیاست انرژی و نفت آمریکا بر پایه همین استدلال استوار بود، با این تفاوت که به نظر جیمز واتکینز^{۱۵} گذشته از احتمال افزایش وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس، می بایست به تحقیقات و کاوش ها در زمینه کشف منابع انرژی زای جایگزین نفت و نیز تعدد منابع تأمین مواد انرژی را همچنان و با جدیت بیشتر ادامه داد تا سرانجام اصولاً میزان وابستگی آمریکا به نفت وارداتی از خارج، بویژه خلیج فارس به حداقل ممکن کاهش یابد.

زمانی که برزیدنت بوش طرح «استراتژی ملی نفت»^{۱۶} را به عنوان سیاست جدید نفتی دولت آمریکا در ۲۰ فوریه ۱۹۹۰ پذیرفت، طبیعی بود که آمریکا بر کاهش میزان وابستگی به نفت وارداتی تأکید دارد و برای نیل به این مقصود کوشش خواهد کرد، لکن تفسیر محافل رسمی و دولتی نسبت به «استراتژی ملی انرژی» چنین بود:

«همه‌نگی و سازش قابل تحقق میان سیاست های ملی و بین المللی که بتواند آمریکا را از قید وابستگی به واردات نفتی، حداقل در آینده نزدیک و قابل پیش بینی، رها سازد وجود ندارد. در واقع تمامی کشورهای جهان، از جمله ایالات متحده آمریکا، هر روز بیش از پیش، به نفت خلیج فارس وابستگی پیدا می کنند و در این زمینه تحت هر شرایطی و با هر سناریو و برنامه قابل قبولی که به واقعیت نزدیک باشد، وابستگی به نفت منطقه خلیج فارس اجتناب ناپذیر خواهد بود.»^{۱۷}

چنین برداشتی، نشانگر طرز تفکر محافل غیر نظامی آمریکا و نیز کارشناسان و دست اندرکاران دولتی مسائل نفت، بویژه در مورد نفت خلیج فارس است. لکن، مطمئناً برداشت ها و نظریات متفاوت دیگری در محافل نزدیک به «پنتاگون» و وزارت امور خارجه و نیز میان این دو دستگاه مطرح است.

به منظور تحکیم و تثبیت ایده لزوم تداوم جریان نفت از خلیج فارس بود که در اواخر سال ۱۹۸۹، پنتاگون و دولت آمریکا بر فروش تانک های M1-A1 به عربستان سعودی تأکید کردند و آن را به عنوان تضمین «منبع مطمئن تهیه نفت با بهای ثابت» مورد تصویب قرار دادند. به عبارت دیگر، دولتمردان سیاسی - نظامی آمریکا به منظور حصول اطمینان از جریان مداوم و مطمئن نفت خلیج فارس، با عربستان سعودی، کشور مهم صادرکننده نفت و دوست نزدیک و صمیمی آمریکا، به توافق رسیدند که در قبال دریافت نفت، جنگ افزار در اختیار عربستان سعودی قرار دهند. در این راستا، آمریکا بود که هر جهت سود

بر مدار آزادی اقتصادی استوار گردید که در واقع به معنی به رسمیت شناخته شدن جدائی عوامل و دلایل امنیتی از مسائل نفتی به صورت ضمنی بود. اتخاذ این روش سیاسی، دو نتیجه آشکار داشت: نخست، کاهش امکانات دولت آمریکا در رعایت حال مصرف کنندگان داخلی و در نظر گرفتن عکس العمل آنان؛ دوم، تنظیم برنامه های گسترده در زمینه تحقیقات مربوط به انرژی های جایگزین.

تقویت موضع آمریکا در رابطه با سیستم بین المللی نفت را بدون تردید باید از وجوه مشخصه این دوره محسوب داشت زیرا نه تنها میزان واردات نفتی آمریکا در فاصله سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ کاهش یافت، بلکه این کشور نفت مورد نیاز خود را از منابع متعدد تأمین می کرد. ضمناً ذخائر نفتی استراتژیک آمریکا در سال ۱۹۸۸ احتمال هرگونه خطر کمبود یا قحطی نفت را، حداقل در کوتاه مدت، برای آن کشور منتفی می ساخت.

به این ترتیب، سیاست های خارجی و دفاعی آمریکا تعیین کننده خط مشی نفتی آن کشور شده بود. وزارت خارجه آمریکا به سهم خود، در جهت تأمین هدف های استراتژیک، در تلاش برای گسترش روابط و جلب رضایت جمعی کشورهای خاورمیانه بود، جایی که مناقشات اعراب و اسرائیل و نیز منازعه میان کشورهای عضو او یک جریان داشت و غرب نگران درهم شکسته شدن

در برابر توسعه نفوذ اتحاد شوروی سابق بود.

در پاریس قمارگونه آمریکا در مورد نفت خلیج فارس

منطقه خلیج فارس ۶۴ درصد ذخائر نفتی شناخته شده و ۲۵/۴٪ تولید نفت جهان را در اختیار دارد. در دوران جنگ سرد، صرف نظر از جنبه اقتصادی، از دیدگاه نظامی نفت منطقه خلیج فارس برای غرب اهمیت حیاتی داشت و در محاسبات مربوط به برخورد احتمالی میان کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و کشورهای بلوک شرق (پیمان ورشو) جای ویژه ای داشت.

با آن که دوران جنگ سرد به سر آمده، بسیاری از عوامل و انگیزه در ساختار امنیتی جهان همچنان به قوت خود باقیست و ملاحظه و رهایت آن ها برای درک واقعیت ها اجتناب ناپذیر و ضروری می باشد. به عبارت دیگر، در واقع گرچه بسیاری عوامل از لحاظ شکل ظاهری تغییر یافته، اما در اساس همچنان ثابت و پابرجاست.

در سال ۱۹۹۰، ایالات متحده آمریکا ۹/۸۸۷/۰۰۰ بشکه نفت، گاز مایع و متراکم در روز تولید می کرد و در همان سال میزان مصرف داخلی آمریکا بالغ بر ۱۸/۸۸۴/۰۰۰ بشکه در روز بود. به این ترتیب، آن کشور روزانه ۷/۹۵۷/۰۰۰ بشکه نفت وارداتی داشت، و اروپا نیز با وجود دسترسی به نفت دریای شمال، در شمار واردکنندگان نفت از خارج بود؛ به این معنی که کشورهای اروپای غربی در سال ۱۹۹۰، ۴/۲۱۶/۰۰۰ بشکه نفت در روز تولید می کردند در حالی که میزان مصرف آنان در همان سال به رقمی حدود ۱۲/۷۷۰/۰۰۰ بشکه در روز بالغ می گردید. واردات نفتی کشورهای اروپای شرقی نیز رقمی در حدود ۲/۰۰۰/۰۰۰ بشکه در روز تخمین زده می شد.

در همین مقطع زمانی، تولید نفت اتحاد جماهیر شوروی سابق به ۱۱/۴۳۰/۰۰۰ بشکه در روز می رسید که حدود ۲/۰۰۰/۰۰۰ بشکه آن را صادر می کرد و به این ترتیب در ردیف صادرکنندگان عمده نفت جهان، مانند ایران، مکزیک و ونزوئلا قرار می گرفت، و در عین حال تهدیدی برای آمریکا به شمار می رفت زیرا تنها قدرت رقیب، یا به بیان دیگر، ابرقدرتی بود که از لحاظ قدرت صنعتی و نظامی در حد خود کفائی قرار داشت و از نقطه نظر انرژی نیز توانمند بود.

به این ترتیب، آمریکا به خود حق می داد که یک قمار نفتی را در منطقه خلیج فارس پذیرا شود و در حقیقت چاره ای نداشت جز اینکه امکان دسترسی خود را به نفت خلیج فارس را به دو برابر افزایش دهد. از این نظر، ایالات متحده دو هدف را تعقیب می کرد:

جنگی در خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ به اثبات رسید.

به این ترتیب، کاملاً آشکار می‌گردد که ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح آمریکا از همان موقع مقابله با هرگونه تهدید در این منطقه را هدف اصلی و اساسی شمرده و آمادگی رزمی سریع خود را با اعزام سی هزار مرد جنگی مورد توجه قرار داده بوده است؛ به همین دلیل، بلافاصله پس از تهاجم نظامی عراق به کویت، ایالات متحده بر اساس نقشه‌های از پیش تهیه شده، واکنش نشان داد و معلوم شد که آمریکا بیش از آن که به نیروهای نظامی چندملیتی ضد عراق دلبسته باشد، به امکانات نظامی - فنی خود بویژه در زمینه ذخیره‌های نفتی - انرژی در منطقه و نیز کارآئی سیستم توزیع سریع سوخت در کشورهای حاشیه خلیج فارس بخصوص عربستان سعودی متکی بوده است. در تمام مدت جنگ خلیج فارس نیز این مجتمع تدارکاتی وابسته به ستاد مرکزی فرماندهی کل نیروهای مسلح آمریکا با شدت و سرعت در زمینه تهیه و تدارک مواد سوختی و ذخیره سازی آن ادامه می‌داد، بطوری که در طول جنگ، ظرفیت آن به حدود ۹۰۰/۰۰۰ بشکه در روز تخمین زده می‌شد که پاسخگوی همه نیازهای سوختی تجهیزات جنگی آمریکا در منطقه اعم از هوایی و زمینی بود. این ذخیره سازی، ظرف مدتی کمتر از پنج ماه، البته به بهائی بسیار گزاف، انجام پذیرفت و با توجه به اینکه تأسیسات و پالایشگاه نفت کویت به دست عراقی‌ها افتاده بود، اهمیت اقدامات و فعالیت‌های نظامی - فنی آمریکا بیشتر جلوه می‌کرد. با این همه، نفت از جهات دیگری نیز حائز اهمیت فوق‌العاده است.

دنباله دارد

□□ زیر نویس:

۱. باید به خاطر آورد که آمریکا همواره تأمین کننده اصلی اسلحه و پشتیبان کشورهای بوده است که به خاک همسایگان خود تجاوز کرده‌اند.
۲. گزارش اجلاس مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۹۱ شورای ملی روابط کشورهای عربی با آمریکا.
۳. وال استریت جورنال، ۲۶ اکتبر ۱۹۹۲، ص ۱.
۴. میشل ایست اکونومیک سوروی، ۲ فوریه ۱۹۸۷.
۵. منظور از قدرت در اینجا، قدرت نسبی و متعارف (transactional power) است.
6. U.S. Geological Survey - C.D. Masers, D.H. R oots, Reveue Science, juillet 1991, p. 148.
7. Orinoco extra heavy Oil Belt.
8. United States Oil olicy and Diplomacy, Greenwood Press, Westport, Ct, 1983.
9. NPC: National Petroleum Code.
10. Robert O. Keohane, «State Power and Industry Influence in the 1940s», International Organization, Vol 36, No.1, Winter 1982, pp 165-83.
11. Anglo - American Petroleum Agreement.
12. Exxon - Shell - B.P.
۱۳. کارتل بین‌المللی نفت شامل پنج کمپانی نفتی آمریکائی گلف، تگزاکو، موبیل، سوکال، اکسون و دو کمپانی اروپائی شل و بریتیش پترولیوم.
14. Energy Security, U.S. Department of Energy, Washington D.C., March 1982.
15. James Watkins.
16. NES (National Energy Strategy).
17. Energy Compass, 22 Feb. 1991.
18. U.S. Central Command (CENTCOM).
19. Petroleum, Oil and Lubricants.
۲۰. از همین زمان بود که ژنرال شوارتسکف به جای ژنرال کریست به ریاست POL منصوب شد و برخلاف سلف خود در برابر کنگره آمریکا به توضیحات کلی قناعت می‌کرد.
21. The Southwest Asia Petroleum Distribution Project.

می‌برد، یعنی هم از جریان نفت آن هم به قیمت ثابت برای سالها آسوده خاطر می‌شد و هم فروش سلاحهای خود را افزایش می‌داد. در اینجا، اختلاف نظر میان برخی مشاوران کاخ سفید در زمان ریگان و اطرافیان پرزیدنت بوش کاملاً آشکار بود و سرانجام گروه اخیر که معتقد بودند به جای تحقیقات و تلاش برای تأمین نفت از منابع متفاوت بهتر است عربستان سعودی را به تضمین تداوم جریان نفت متقاعد سازند، نظر خود را به کرسی نشاندند، مضافاً آن که می‌توانستند به جای پرداخت بهای نفت، اسلحه به عربستان سعودی صادر کنند. به نظر این گروه در محافل نزدیک به کاخ سفید در دوران ریاست جمهوری بوش، تنها خطر احتمالی برای ریاض، بغداد بود که می‌بایست برای دفع آن چاره‌ای اندیشید. به این ترتیب، یکی از انگیزه‌هایی که سبب شد دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری بوش به منظور دفاع از عربستان سعودی تصمیم به مداخله در خلیج فارس بگیرد، همین بود و اتخاذ چنین تصمیمی، غیر واقعی بودن رؤیا و طرح دستگاه حکومتی ریگان مبنی بر عدم وابستگی نفتی آمریکا به منابع خلیج فارس را نشان می‌داد.

بدین ترتیب، برای نخستین بار، دولت ایالات متحده آمریکا نیروهای عظیم نظامی خود را به منظور حفظ منافع آن کشور در تضمین ذخائر نفتی و نیز منافع هم‌پیمانانش در منطقه، متمرکز ساخت و به خدمت گرفت.

ب - برداشت فکری:

در جنگ خلیج فارس، می‌توان گفت که نفت، به عنوان «عامل کلیدی»، ایفای نقش می‌کرد. ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح آمریکا^{۱۸} طرح اساسی برای رفع نیازمندی‌های نفتی در صورت مداخله نظامی در منطقه خلیج فارس را از قبل تهیه کرده و به مورد اجرا گذاشته بود. در سال ۱۹۸۷-۸۸، انبار مرکزی بسیار بزرگی برای ذخیره نفت بوسیله آمریکا در بحرین ایجاد شد و به این ترتیب بر ظرفیت انبارهای ذخیره نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه به میزان ۲/۴ میلیون بشکه نفت به اضافه ۱/۵ میلیون بشکه «سوخت هواپیما» که به آنجا منتقل گردیده بود، افزوده شد. اندکی بعد، کنگره آمریکا طرح تأمین بودجه هنگفتی را برای (POL)^{۱۹} به تصویب رساند که به موجب آن، ظرفیت ذخیره سازی نفت در انبارهای بحرین به ۱۰ میلیون بشکه افزایش یافت. به این ترتیب، بحرین، این جزیره کوچک در حاشیه خلیج فارس، در زمانی کوتاه ناگهان به صورت طرف قرارداد پنتاگون درآمد. این ابتکار ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح آمریکا، بعد از سال ۱۹۸۷ نیز در دیگر کشورهای عرب خلیج فارس ادامه و گسترش یافت، به گونه‌ای که میزان ذخائر نفتی آمریکا در حجمی چشمگیر رو به افزایش نهاد.^{۲۰} در اجرای سیاست امنیتی این ستاد و طرح و برنامه‌های مربوط به آن، افزون بر ذخیره سازی نفت و ساخت انبارهای عظیم در کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، افزایش منابع سوختی دیگر نیز مورد توجه دقیق قرار داشت؛ به این معنی که در سال ۱۹۸۹، زمانی که پنتاگون احتمال مداخله نظامی در منطقه خلیج فارس را در آینده نزدیک تحت مطالعه و بررسی داشت، قضیه را به این صورت توجیه نمود که «نیروهای زمینی دریائی، همزمان و به موازات هم، در گسترش سیستم توزیع تاکتیکی و عملی مواد و ذخائر نفتی در داخل خاک آمریکا و همچنین جابجائی و تخلیه این مواد از سواحل و فلات قاره به منظور رساندن آنها به انبارها و کارگاههای نیمه تمام یا بنادر آسیب دیده، در حال پیشرفت می‌باشند».

ستاد مرکزی فرماندهی، همچنین در زمینه اصلاح و میرمت لوله‌های نفتی و رفع مشکلات موجود در این زمینه اقداماتی به عمل آورد که از آن جمله می‌توان تلاش ارتش آمریکا از سال ۱۹۸۶ را در جهت بهبود سیستم نقل و انتقال، معروف به «پروژه توزیع مواد نفتی از نواحی جنوب غربی آسیا» نام برد.^{۲۱} ژنرال «کریست» اظهار نظر کرده بود که «بهره برداری از این سیستم جدید، نشانگر تحول و پیشرفت فوق‌العاده مهم در زمینه تهیه و تأمین مواد سوختی بعد از جنگ کره است.» و درستی این گفته، هنگام اجرای عملیات